

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه ۱۸ - یکشنبه ۹۵/۸/۹

نقد و بررسی اشکال شهید صدر بر پاسخ حلی سید خویی رحمته الله

به نظر می‌رسد عدم صحت این اشکال واضح است. شاید منشأ اشکال شهید صدر رحمته الله این بوده است که گمان کرده‌اند عدم ترخیص یا عدم ملکیت، عدم است و تخصیص و تخصیص بر نمی‌دارد و وقتی با تحقق یک ضد، عدم ضد دیگری بالملازمه ثابت شد، ذات عدم ضد و ذات عدم ترخیص ثابت می‌شود، بنابراین مانعی ندارد ضدی برود ولی هنوز عدم ضد دیگر مثل عدم ترخیص باقی باشد. البته بحث اعم از لوازم عدمی است ولی شاید منشأ اشکال، تطبیق مثال بر عدم باشد.

ولی باید گفت حتی اگر لازم، عدم شیء باشد، عدم بما هو عدم میزی ندارد (لا میز فی الاعدام من حیث العدم) اما عدم می‌تواند به اعتبار اضافه‌اش به ملکات دارای میز باشد، مانند عدم ترخیص مقارن با وجوب، عدم ترخیص مقارن با حرمت، و اینکه عدم ترخیص بما هو عدم، تعیین ندارد مهم نیست. به هر حال آنچه که توسط کلام ثابت می‌شود عدم ترخیصی است که حتماً همراهش وجوب باشد یا عدم ترخیصی است که همراهش حرمت باشد، به گونه‌ای که می‌توانیم به متکلم این چنین بگوییم که شما با نقل این روایت، مطابقتاً اثبات وجوب کردی و بالملازمه نفی ترخیص کردی، حال اگر تو اشتباه کرده باشی و واقعاً وجوب نباشد، آیا باز هم نفی ترخیص می‌کنی و از عدم ترخیص خبر می‌دهی؟ در این گونه موارد متکلم می‌گوید: خیر، کلام من این است که وجوب محقق است پس ترخیص نیست، ولی اگر احیاناً خطایی کرده باشم ممکن است ترخیص باشد. این مطلب امری واضح است و تقریباً نزدیک به بدیهی است. بنابراین اشکال ایشان به راه حل سید خویی رحمته الله انصافاً ناوارد است.

بررسی پاسخ حلی سید خوئی رحمته الله علیه

حقیقت این است که پاسخ ایشان در اکثر موارد درست است، ولی اگر بخواهیم به صورت کامل و از جمیع جهات این مطلب را بررسی نماییم باید بگوییم:

دلالت التزامی می‌تواند دو قسم باشد: یک قسمش که بیشتر است - و شاید اطلاق لفظ «دلالت التزامی» منصرف به این قسم باشد (به واسطه‌ی غلبه‌ی استعمال یا تعریف خاصی که می‌کنند) - این است که مقصود بالذات از کلام، دلالت مطابقی باشد و به تعبیری مقصود از افاده، مدلول مطابقی باشد و مدلول التزامی قهراً و بالتبع استفاده شود. در چنین جایی همانند سید خوئی رحمته الله علیه قائل هستیم که دلالت التزامی وجوداً و حجیةً تابع دلالت مطابقی است و اگر دلالت مطابقی که متبوع است از نظر حجیت ساقط شود دلالت التزامی هم از نظر حجیت ساقط می‌شود، با همان تبیینی که در رد کلام سید صدر رحمته الله علیه ذکر شد.

ولی گاهی مدلول التزامی بالذات خودش مقصود بالافاده است و متکلم این روش را برای افاده‌ی غرض خاصی انتخاب کرده است. این حالت خود به دو گونه اتفاق می‌افتد:

گاهی مدلول مطابقی به هیچ وجه مقصود به افاده نیست و مقصود از کلام فقط مدلول التزامی است و اگر اتفاقاً مدلول مطابقی هم داشته باشد مقصود بالافاده نیست. کنایات این چنین است؛ کنایه یعنی ذکر الملزوم و افاده اللازم، مانند: زیدٌ کثیر الرماد، مهزول الفصیل، ربح الفناء و... این‌ها همه کنایه از این است که آن شخص سخی است؛ یعنی مدلول التزامی کلام مراد است. اصلاً ممکن است رماد و خاکستری و رحابت فنائی در کار نباشد بلکه مقصود این است که زید همانند کسانی است که مهمان دارند و زیاد آتش برای طبخ غذا فراهم می‌کنند و در خانه‌شان خاکستر زیاد است. در نتیجه اصلاً ممکن است مدلول مطابقی اش مقصود به افاده نباشد و مقصود به افاده، لازم کلام است. همین گونه است مهزول الفصیل و ربح الفناء.

و گاهی علاوه بر مدلول التزامی، مدلول مطابقی هم مقصود به افاده است.

در این دو قسم که دلالت التزامی بالاصالة مقصود به افاده است ولو از طریق ملازمه در حجیت تبعیتی در کار نیست؛ زیرا دو دلالت است و فرضاً اگر دلالت مطابقی کلام از حجیت ساقط شود (حتی آنجایی که دلالت مطابقی مقصود به افاده است، چه برسد به جایی که مقصود به افاده نیست مثل کنایه) دلالت التزامی بر حجیت باقی است و عبد می‌تواند با مولایش به آن دلالت احتجاج کند؛ زیرا گرچه یک نوع ملازمه‌ای بین این دو است، ولی ملازمه در وجود است و چون دو خبر هستند حجیت یکی متوقف بر حجیت دیگری نیست و ملزوم می‌تواند از حجیت ساقط شود و حجیت دلالت التزامی باقی باشد.

تطبيق این قاعده‌ی کلی بر ما نحن فیه چگونه است؟

ما نحن فیه دو خبری بود که یکی مفید و خوب نماز جمعه در زوال جمعه بود و یکی مفید و خوب نماز ظهر در زوال جمعه بود. این‌ها هرکدام یک دلالت مطابقی داشتند و هر دو نیز در یک دلالت التزامی شریک بودند که در ظهر جمعه نمازی که مستحب یا مکروه یا مباح باشد نداریم. در چنین جایی به واسطه‌ی تعارض، مدلول‌های مطابقی ساقط می‌شود اما آیا مدلول التزامی آنها نیز ساقط می‌شود؟

طبق قاعده‌ای که بیان شد، باید ساقط شود؛ زیرا مدلول التزامی (یعنی عدم ترخیص به تعبیر شهید صدر رحمته الله) در اینجا مقصود بالافاده بالذات نبود و مقصود بالافاده، دلالت مطابقی بود. مدلول التزامی به کمک عقل فهمیده می‌شود که با وجود یک نماز ترخیص در ترک وجود ندارد، ولی قطعاً این چنین است که نفی آن ترخیص در صورت صحت و ثبوتِ وجود است و اگر آن وجود ثابت نباشد نفی ترخیص هم ثابت نیست. پس کلام مرحوم نائینی در ما نحن فیه، یعنی نفی ثالث به دلالت التزامی هر دو خبر اصلاً درست نیست و حق در ما نحن فیه با سید خوئی رحمته الله است.

نتیجہ‌ی بحث از اصل اولی عند التعارض

مروری اجمالی بر مباحثی که تاکنون بیان شد؛

ابتدا تعارض را معنا کردیم و گفتیم تعریف مرحوم آخوند و شیخ رحمته الله و مشهور در لباب، یکی است؛ یعنی تنافی مدلولی الدللیین علی وجه التناقض او التضاد ذاتاً او عرضاً. سپس این سؤال را مطرح کردیم که اگر فرضاً ادله‌ی علاجیه نباشد اصل یا همان قاعده عند تعارض الخبرین چیست؟ احتمالات ثبوتی متفاوتی ذکر کردیم؛ اینکه هر دو خبر ساقط شوند یا احدهمای معین ترجیح داشته باشد، تخییر نسبت به خبرین، احتیاط بین دو خبر و یا نفی ثالث شود. در بررسی‌هایی که انجام دادیم بیان کردیم که مدرک حجیت اخبار، یا سیره‌ی عقلائی‌هی محض است که ممضاة عند شارع است و هیچ تصرفی به نحو توسعه یا تضییق در آنها نکرده است، و یا ممکن است مدرک حجیت اخبار را ادله‌ی لفظیه بدانیم که قدری توسعه در سیره‌ی عقلائی‌هی داده است. اگر مدرک حجیت اخبار فقط سیره‌ی عقلائی‌هی ممضاه باشد پذیرفتیم که خبرین متعارضین وجودشان کالعدم است و احتیاط، تخییر و یا تعیین یکی مردود است. ولی اگر فرض کردیم که دلیل حجیت ولو در اصل، سیره‌ی عقلائی‌هی است اما این سیره بعد از آنکه خبر حجت شد با بعض اخبار صحیحه (اگر دلالت آیه‌ی نبأ را نپذیرفتیم) توسعه‌ای داده شده است، در این حالت نیز همه‌ی احتمالات دیگر را رد کردیم، ولی احتمال نفی ثالث را طبق تقریبی که شهید صدر رحمته الله فرموده بود پذیرفتیم؛ یعنی به

حسب حجت، تکلیف خارج از یکی از دو خبر نیست. و توانستیم به نوعی سخن آخوند^{علیه السلام} را به آن برگردانیم، الا اینکه خود شهید صدر^{علیه السلام} و لعل بعض دیگر گفته‌اند که حتی اگر ادله را ظهورات لفظیه بدانیم، ولی سیره‌ی عقلائییه قرینه می‌شود که در هنگام تعارض هیچ‌کدام را حجت ندانیم، حتی علی سبیل تخییری که موجب نفی ثالث می‌شود؛ یعنی آن سیره‌ی عقلائییه و ارتکازات عقلائییه این مقدار قدرت دارد.

ولی به نظر می‌رسد این چنین نیست. اگر به مثل صحیحیه‌ی «العمری و ابنه ثقتان، ما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان» نظر کنیم که بیان می‌کند آنچه از من به تو می‌رسانند از من می‌رسانند، و فرض کنیم روایتی را از آقای عثمان بن سعید شنیدیم که در زمان غیبت در ظهر جمعه صلوات جمعه واجب است و فرزندش که در همین روایت توثیق شده است، روایتی بیان کند که نماز جمعه در زمان غیبت حرام است، آیا می‌توانیم احتمال استحباب بدهیم و بگوییم که ممکن است مستحب باشد؟! وجداناً این گونه نیست؛ زیرا می‌دانیم که یکی از آنها اشتباه کرده‌اند و آن را کنار می‌گذاریم ولی دلیلی نداریم که دیگری را کنار بگذاریم و شمول اطلاق دلیل حجیت نسبت به آن بلا مانع است. لذا می‌گوییم نمی‌شود هر دو خبر درست باشد، ولی حجت بر خلاف احتمال استحباب و کراهت و اباحه است. بنابراین اگر این اطلاق را بپذیریم و بعید نیست که این اطلاق را بپذیریم، می‌توانیم اثبات کنیم که عند التعارض اصل اولی این است که رجوع به سومی نکنیم و یکی از این دو ثابت است؛ یعنی نمی‌توانیم احتمال استحباب و... بدهیم و نتیجه‌اش هم این است که هر جا احتیاط ممکن است باید بین این دو احتیاط کنیم؛ چون علم اجمالی تبعدی داریم یکی از دو روایت حجت است، و این مقتضای اصل اولی است.

هذا تمام الکلام در اصل اولی عند التعارض. البته باید توجه داشت که مقصود از اصل در اینجا، قاعده است نه اصل عملی؛ زیرا به اطلاق ادله تمسک کردیم.

بحثی صغروی در مصادیق تعارض

بیان شد اصل اولی در تعارض چیست و تعارض را معنا کردیم و معلوم شد تعارض آن جایی است که تنافی دلیلین به حسب مدلول باشد یا به حسب دلالت علی وجه التناقض او التضاد ذاتاً یا عرضاً که کشف می‌کنیم یکی از آن دو دروغ است. این کبری مشکلی ندارد، الا اینکه بعضی موارد از لحاظ صغروی مورد خلاف واقع شده است که آیا تعارض به این معنا هست یا تعارض نیست؟ بعضی فرموده‌اند که تعارض نیست و تعارض بدوی است و جمع عرفی دارد و نباید دنبال اصل اولی یا اصل ثانوی بگردید؛ زیرا تعارض نیست. برخی هم گفته‌اند آنچه که به عنوان جمع عرفی توهم شده است، جمع عرفی نیست و

تعارض مستقر است.

از جمله مواردی که آخوند رحمته الله علیه بعد از قضیه‌ی اخبار علاجیه مطرح می‌کند، این است که اگر عامی داشته باشیم مانند «اکرم کلّ عالم»، سپس مطلقاً نیز بیان کند «لا تکرّم الفاسق» و نسبتشان عموم و خصوص من وجه باشد، برخی گفته‌اند در ماده‌ی اجتماع یعنی «عالم فاسق» تعارض است، ولی شیخ و من تبع شیخ رحمته الله علیه گفته‌اند جمع عرفی دارد و جای تعارض نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی